

## خاص‌گرایی و معرفت‌شناسی اخلاقی

زهرا خزاعی<sup>۱</sup>

### چکیده

این مقاله، معرفت‌شناسی اخلاقی را بر اساس رویکرد خاص‌گرایی بررسی می‌کند. خاص‌گرایان، نزاع عام‌گرایی و خاص‌گرایی را عمدتاً در حوزه وجودشناسی ادله اخلاقی می‌دانند، اما منتقدان، به دلیل ارتباط مبحث وجودشناسی و معرفت‌شناسی، این انحصار در نزاع را صحیح ندانسته و سعی در نقد دیدگاه معرفت‌شناختی خاص‌گرایانه دارند. به اعتقاد آنها، خاص‌گرایان به دلیل انکار اصول و قواعد اخلاقی و نفی شیوه قیاس، توانایی ارائه تبیین صحیحی از معرفت‌شناسی اخلاقی ندارند؛ و خاص‌گرایان در مقابل، معتقدند نظریه عام‌گرایی به لحاظ وجودشناختی و معرفت‌شناختی معضلات فراوانی دارد. عام‌گرایان توجیه و دآوری اخلاقی را برای همه فاعلها در شرایط گوناگون یکسان می‌دانند، چراکه تفکر اخلاقی را بر پایه اصول و از طریق قیاس، ممکن می‌دانند و خاص‌گرایان عمدتاً شیوه ادراکی خاصی را که مشتمل بر بررسی جزئیات و نوعی ادراک شهودی یا همان بصیرت اخلاقی است، برمی‌تابند. از این رو، شیوه بررسی موردی را به عنوان شیوه فهم گزاره‌های اخلاقی مطرح می‌کنند. در این مقاله می‌کوشیم ضمن اشاره به معضلات رویکرد خاص‌گرایی در رابطه با معرفت‌شناسی اخلاقی، تبیین خاص‌گرایان از چگونگی تفکر اخلاقی را بررسی کنیم. با توجه به ادراک شهودی، نقش عواطف و احساسات در این رابطه قابل تأمل است.

**کلیدواژه‌ها:** خاص‌گرایی، عام‌گرایی، معرفت‌شناسی اخلاقی، شناخت ادراکی،

بصیرت اخلاقی، بررسی موردی.

---

۱. دانشیار و عضو هیئت علمی گروه فلسفه، دانشگاه قم.

## ۱. مقدمه

فیلسوفانی که در حوزه معرفت‌شناسی اخلاقی، تفکر اخلاقی را مبتنی بر اصول و قواعد عام می‌دانند به عنوان عام‌گرا شناخته می‌شوند. عام‌گرایان این تلقی را دارند که فهم و داوری اخلاقی تنها از طریق استدلال اخلاقی ممکن است و قیاس، بهترین شیوه استدلالی است که می‌توان از طریق آن درستی یا نادرستی فعلی را تعیین کرد. خاص‌گرایان در سال‌های اخیر، رویکرد اصول‌محور به اخلاق را به چالش کشیده‌اند و با تقریرهای مختلفی<sup>۱</sup> اصول اخلاقی را غیر ضروری یا حتی ناکارآمد تلقی کرده‌اند. نزاع بین عام‌گرایی و خاص‌گرایی را از دو جنبه وجودشناختی و معرفت‌شناختی می‌توان بررسی کرد. این نزاع تا آنجا وجودشناختی است که با منشأ حقایق اخلاقی سر و کار دارد و تا آن حد معرفت‌شناختی است که به بررسی منشأ تصمیمات اخلاقی موجه یا معقول، و باورها می‌پردازد. عام‌گرایان به لحاظ وجودشناختی معتقدند حقایق خاص اخلاقی در اصول عام ریشه دارند و به لحاظ معرفت‌شناسی می‌گویند تصمیمات موجه و معقول اخلاقی و باورها بر پذیرش اصول عام اخلاقی مبتنی هستند؛ و خاص‌گرایان ضرورت وجود اصول را از هر دو جهت رد می‌کنند.

به رغم ارتباط دو جنبه مذکور، اکثر تبیین‌ها و دفاع‌هایی که از خاص‌گرایی صورت گرفته ناظر به جنبه وجودشناختی، یعنی ماهیت ادله، است تا معرفت‌شناختی. زیرا به باور خاص‌گرایان، نزاع اصلی عام‌گرایی و خاص‌گرایی در جنبه وجودشناختی ادله قرار دارد نه معرفت‌شناختی، هرچند منتقدان، این باور را برنمی‌تابند. مطابق نظر خاص‌گرایان، ماهیت ادله، کل‌گرایانه است و کل‌گرایی در نظریه ادله مستلزم این است که تفکر اخلاقی و استدلال، مبتنی بر اصول نباشد. آنها با انکار وجود و کفایت اصول در تفکر اخلاقی و استدلال، نوعاً به نظریه‌ای درباره شناخت تمسک می‌کنند که با دیدگاه عام‌گرایان سازگاری ندارد. جنبه متافیزیکی کل‌گرایانه ادله، ظرفیت ادله را وابسته به متن و سیاق می‌داند و منکر این است که توان هنجاری ادله خارج از سیاق‌ها و موقعیت‌های خاص موردی باشد. لذا این دیدگاه در تقابل با رویکرد اصل‌محور قرار می‌گیرد که در تفکر اخلاقی، ظرفیت ادله را اتمیستیک می‌داند و مطابق نظریه اتمیسم، بر اساس اصول و قواعد عام اخلاقی به توجیه و یا استدلال درباره احکام اخلاقی می‌پردازد. اما خاص‌گرایان بر خلاف بسیاری از فیلسوفان، وجود اصول و قواعد اخلاقی را در استدلال برای دستیابی به قضاوت اخلاقی ضروری نمی‌بینند و این مخالفت را بدین صورت توجیه می‌کنند که هیچ دلیل فلسفی‌ای

۱. خاص‌گرایان مخالفت با اصول را به شیوه یکسانی بیان نکرده‌اند. نغی اصول به دلیل ناسازگاری اصول با کل‌گرایی (Dancy, 1993)، تردید در وجود اصول به دلیل نادرست بودن ادله توجیهی اصول‌گرایان (Little, 2000, p. 284)، لزوم پرهیز از آنها به دلیل ناکارآمد بودن (م ک ناوتن، ۱۳۸۰، ص ۲۹۸) و محدود دانستن آنها به چند اصل خاص (Holton, 2002) از آن جمله است.

نداریم که بتواند از این ادعا حمایت کند که ساختار عملی استدلال اخلاقی اکثر مردم در فهم و داوری اخلاقی، از طریق استنتاج از مجموعه‌ای از قواعد و اصول به دست می‌آید. (Dworkin, 2007, p. 785) تقریرهای موجود از عام‌گرایی و خاص‌گرایی را از جهتی می‌توان به دو قسم ضعیف و قوی تقسیم کرد: عام‌گرایی قوی درباره همه حقایق و تصمیمات اخلاقی حکم می‌کند و عام‌گرایی ضعیف حکم مربوط به حقایق و تصمیمات را به صورت جزئی بیان می‌کند. با توجه به اینکه، انکار یک ادعای قوی، خود، ادعای ضعیفی است و انکار یک ادعای ضعیف، ادعایی است قوی، از این رو خاص‌گرایی در ضعف و قوت برعکس عام‌گرایی حرکت می‌کند. عام‌گرایان و خاص‌گرایان نیز به تبع این تقسیم به شیوه واحدی به دفاع از دیدگاه خود و نقد رقیب نمی‌پردازند. معروف‌ترین تقریر خاص‌گرایی متعلق به دنسی است که می‌توان آن را نوعی خاص‌گرایی ضعیف دانست؛ زیرا مطلقاً هیچ نوع اصل اخلاقی پیشینی را نمی‌پذیرد.

در این مقاله، بر جنبه‌های معرفت‌شناسی خاص‌گرایی تأکید شده است. در این رابطه، اصول و فرایندهایی مورد بحث قرار می‌گیرند که مستلزم رسیدن به باورها و تصمیمات اخلاقی معقول و موجه هستند. از جمله مباحثی که باید در اینجا بررسی شود این است که عام‌گرایان چه چیزی را به عنوان اصل عام تلقی می‌کنند و آیا عامه مردم در نظر و عمل، ملتزم به اصول عام و استثنایناپذیر هستند؟ دیگر آنکه خاص‌گرایان، که با ابتناء تصمیمات اخلاقی بر پایه اصول و قواعد مخالف‌اند، چه شیوه استدلالی را برای شناخت اخلاقی و توجیه گزاره‌ها پیشنهاد می‌کنند؟ تحلیلگران و مدافعان خاص‌گرایی در فرایند شناخت، به تبیین شیوه‌های ادراکی می‌پردازند و شیوه استدلال موردی را در این رابطه پیشنهاد می‌کنند و منتقدان در صددند تا با تردید در کارآمدی این نوع شیوه‌های استنتاج، و توجیه نیاز به اصول در مقام داوری و توجیه اخلاقی، بر معقول بودن عام‌گرایی تأکید کنند.

مقاله حاضر، بیشتر ناظر به تحلیل خاص‌گرایان درباره شیوه‌های شناخت اخلاقی و پیامدهای مثبت و منفی آن است. شناخت ادراکی، استنتاج بی‌واسطه، تکیه بر مشاوره با افراد آگاه، استدلال موردی، از جمله روش‌هایی است که در اینجا به بحث گذاشته شده است. تأکید برخی از مدافعان بر نقش عواطف و احساسات در شناخت اخلاقی در این رابطه قابل توجه است.

## ۲. نزاع عام‌گرایی و خاص‌گرایی

خاص‌گرایان اصرار دارند تا نزاع بین عام‌گرایی و خاص‌گرایی را نوعی نزاع وجودشناختی درباره ادله بدانند. از این رو دنسی، به عنوان نماینده خاص‌گرایان، از یک دیدگاه وجودشناسانه دفاع می‌کند و توضیح می‌دهد که محتوای الزامات معرفت‌شناسانه برای تمایز بین خاص‌گرایی و دیدگاه رقیب به کار نمی‌رود. (Dancy, 2004, 1983) از این رو وی، دیدگاه وجودشناختی را مبنا و معرف خاص‌گرایی می‌داند نه دیدگاه

معرفت‌شناختی را؛ و سعی می‌کند تبیین‌هایی را که در برخی آثار خود ارائه کرده و ناظر به جنبه‌های معرفت‌شناختی بوده، ناکافی تلقی کند. وی در کتاب اخلاق بدون اصول<sup>۱</sup>، به این چرخش در رویکرد خود اعتراف می‌کند (Ibid. p. 40) و در کتاب عقلانیت روایی<sup>۲</sup>، معرفت‌شناسی خاص‌گرایی را به گونه‌ای مطرح کرده که منعکسکننده ایده‌های وجودشناختی اوست، اما در کتاب اخلاق بدون اصول، معرفت‌شناسی، نقش مهمی ایفا نمی‌کند. دنسی در مقالات "درباره ویژگی‌های اخلاقی"<sup>۳</sup> (۱۹۸۱) و "خاص‌گرایی اخلاقی و ویژگی‌های اخلاقاً مرتبط"<sup>۴</sup> (۱۹۸۳) این ایده را که صورت‌بندی باورهای اخلاقی مهم است، رد می‌کند.

گرچه بر اساس سخنان دنسی آنچه خاص‌گرایی را از غیر خاص‌گرایی متمایز می‌کند ماهیت متافیزیکی ادله است نه جزئیات معرفت‌شناختی، ولی بسیاری از نویسندگان معتقدند در عین حال که یک عنصر مهم در نزاع، ماهیت متافیزیکی ادله است اما این مستلزم این نیست که تحلیل چنین مواردی را بتوان کاملاً مستقل از ملاحظات معرفت‌شناختی به پیش برد. در واقع، اگر بحث را صرفاً منحصر به جنبه‌های وجودشناختی کنیم، وجود ارتباط بین ملاحظات معرفت‌شناختی و وجودشناختی اجازه نمی‌دهد تا بتوان تبیین متقاعدکننده‌ای از ماهیت ادله ارائه کرد. (Smith, 2006, p. 14; Harman, 2005, p. 45)

چراکه پرسش‌های مربوط به ماهیت ادله اخلاقی، نیازمند بحثی است که بخشی از آن باید معرفت‌شناسانه باشد، حتی اگر مباحث وجودشناختی را اصلی و محوری تلقی کنیم، یعنی پرسش‌هایی در این باره که مورد چگونه باید باشد تا تفکر اخلاقی انجام شود و استدلال، عقلانی باشد؟ خاص‌گرایان نیز همانند عام‌گرایان قائل به عقلانیت اخلاق هستند، گرچه آنها تفسیر و تحلیل عام‌گرایان را درباره عقلانیت نپذیرند. مطابق نظر عام‌گرایان، عقلانیت تفکر اخلاقی به معنای سازگاری، و لازمه آن کاربرد یکسان اصول بر موارد مشابه است؛ معنایی که خاص‌گرایان بر نمی‌تابند و سعی می‌کنند عقلانیت را در موقعیت‌های مختلف، بر اساس وجود ادله توجیه کنند، هرچند این ادله بسته به شرایط گوناگون، متغیر باشند.

خاص‌گرایی به لحاظ وجودشناختی این ادعا را دارد که در حوزه اخلاق، هنجاریت ادله، کل گرایانه است. کل‌گرایی یک ادعای اصلی و جوهری درباره ماهیت ادله است، فارغ از اینکه این ادله، اخلاقی باشند یا غیر اخلاقی. اگر این نظریه درست باشد خاص‌گرایی اخلاقی را می‌توان مصداقی از این نظریه عام و فراگیر دانست که می‌گوید همه ادله کل‌گرایانه‌اند. از این رو، از نظر دنسی، بر حسب منطق ادله، دلیل برای باور به p، و به اینکه در این شرایط باید x را انجام داد، به لحاظ ساختاری از یک نوع اند. (Dancy, 2004, p. 77 & 2007, p. 772 & 2000, p. 136)

- 
- 1 . Ethics without Principles
  - 2 . Narrative Rationality
  - 3 . "On Moral Properties"
  - 4 . "Moral Particularism and Morally Relevant Properties"

به اعتقاد عام‌گرایان، فرد فاقد اصول اخلاقی قابل اعتماد نیست. در نتیجه لازمه شیوه صحیح تفکر اخلاقی این است که بتوان اصول را در هر موقعیت جدیدی به کار برد و در فرایند تصمیم‌گیری و داوری اخلاقی بر اساس اصول عمل کرد. اما خاص‌گرایان بر خلاف تصور عامه، نه معتقدند فرد اخلاقی کسی است که دارای اصول باشد و نه داوری اخلاقی را به معنای کاربرد اصول بر موارد می‌داند. (Idem, 2004, sec. 1)

از این رو خاص‌گرایان با رد الگوهای استدلالی معتبر در نزد عام‌گرایان، آنها را متهم به تصمیم‌گیری‌های نادرست می‌کنند؛ زیرا تکیه بر استدلالی که بر پایه اصول عام بنا شده باشد و در آن به جزئیات و موقعیت‌ها توجه نشود، نمی‌تواند منجر به تصمیمات صحیح اخلاقی شود. مثلاً اگر عام‌گرا بگوید ویژگی  $f$  در مورد  $x$  باعث تفاوت می‌شود، لذا باید در این مورد پیش رو هم، همان تفاوت را ایجاد کند، به گفته خاص‌گرایان، اگر تصمیم‌گیری تحت تأثیر این استدلال باشد، خطاست. زیرا ویژگی یک مورد، نمی‌تواند تضمین‌کننده تفاوت به طور کلی، یعنی در همه شرایط و موقعیت‌ها باشد. چراکه ممکن است یک ویژگی، به لحاظ اخلاقی در شرایطی به نفع فعل باشد و در شرایطی دیگر، به ضرر آن. محور و بذر نظریه خاص‌گرایی که دنسی آن را کل‌گرایی می‌نامد، همین است که می‌گوید "چیزی که در یک مورد دلیل است ممکن است در مورد دیگر دلیل نباشد، یا حتی دلیلی برخلاف باشد" (Dancy, 2004, sec. 2; Dancy, 2005, p. 2; Dancy, 2007, p. 771-2; Dancy, 1993, p. 60-62; Hooker, 2000, p. 6) مطابق تبیین دنسی از کل‌گرایی، با توجه به تأثیر شرایط، ممکن است یک ویژگی به تنهایی تأثیر خاصی داشته باشد، اما در ترکیب با دیگر ویژگی‌ها تأثیر متفاوتی را نشان دهد. ویژگی‌های اصلی هر مورد که دنسی از آن به ویژگی‌های ارزش‌ساز<sup>۱</sup> تعبیر می‌کند، به انضمام ویژگی‌های قابلیت‌ساز، یعنی شرایط، تعیین‌کننده نهایی ادله در هر موقعیت هستند. از این رو خاص‌گرایان عمدتاً بر پایه کل‌گرایی به تحلیل خاص‌گرایی می‌پردازند و در این رابطه توصیه می‌کنند باید به همان مورد خاص مد نظر چشم بدوزیم، به جای آنکه بخواهیم پاسخ مشکل را از مورد دیگر استنتاج کنیم. البته آنها رد نمی‌کنند که ممکن است پاسخ مورد دیگر، در این مورد هم صحیح باشد و ممکن است فرد بگوید این ویژگی آنجا مهم بوده پس اینجا هم ممکن است مهم باشد، اما اینکه باید مهم باشد را قبول ندارند.<sup>۲</sup>

با وجود مطالب مطرح‌شده، هرچند خاص‌گرایان در تلاش‌اند تا بر جنبه‌های وجودشناختی ادله به عنوان محور نزاع تأکید کنند، اما منتقدان در صدد برآمده‌اند تا خاص‌گرایی را با ترسیم ملاحظات معرفت‌شناختی به تحلیل ببرند. با این بیان که خاص‌گرا وقتی می‌گوید موقعیت  $A$  دلیلی برای انجام  $x$

### 1. Value-Making.

۲. دنسی در این رابطه بین واژه "ممکن است" و "باید" فرق زیادی قائل می‌شود و در کتاب *اخلاق بدون اصول* تأکید می‌کند مشکل اصلی خاص‌گرایان با عام‌گرایان بر سر همین "باید" یا "ممکن است" می‌باشد، یعنی اینکه ویژگی‌ها باید یکسان باقی بمانند یا می‌توانند باقی بمانند.

(Dancy, 2007, p. 722; 1993, p. 60; 2004, pp. 77-8, 81, 118)

است، نمی‌تواند به نحو رضایت‌بخشی تبیین کند که چگونه این شناخت برای فاعل حاصل می‌شود، به عبارت دیگر، متفکر اخلاقی چه نوع موجودی است؟ انگیزه آنها در واقع این است که با تمرکز بر تلاشی که خاص‌گرایان برای تبیین مدل ادراکی، به عنوان مدلی برای شناخت اخلاقی انجام می‌دهند، ادعای معرفت‌شناختی خاص‌گرایی را رد کنند. خاص‌گرایان برای تبیین شناخت اخلاقی نوعی مدل ادراکی را مطرح می‌کنند که در تقابل با تبیین عام‌گرا از شناخت اخلاقی قرار دارد.

### ۳. اصول در عام‌گرایی اخلاقی و فرهنگ متعارف

از جمله مباحث مطرح شده توسط تحلیل‌گران و مدافعان خاص‌گرایی، پرسش‌های آنها درباره اصول است. پرسش در این باره که اصول مورد نظر عام‌گرایان چه نوع اصولی است و چگونه ممکن است یک تصمیم یا باور اخلاقی بر یک اصل عام اخلاقی مبتنی باشد؟ و اینکه آیا واقعاً عامه مردم، اصول و قواعد را عام و استثناپذیر تلقی می‌کنند و در زمان داوری و تصمیم‌گیری قادرند این اصول را در قالب زبان بیان کنند یا خیر؟ خاص‌گرایان به این دو سؤال پاسخ منفی می‌دهند، یعنی نه قائل به وجود چنین اصولی هستند و نه مردم را قادر به بیان اصول اخلاقی استثناپذیر می‌دانند (برای نمونه ر.ک. Harman, 2005, p. 44) و عمدتاً برای نقض عمومیت اصول، به موارد نقضی اشاره می‌کنند که برخی از عام‌گرایان نیز در عمل بدان ملتزم، و در نظر، بدان باور دارند. آنها معمولاً نوع خاصی از شیوه ادراکی را به عنوان شیوه شناخت اخلاقی مطرح می‌کنند و باور و تمایل مردم مبنی بر استثناپذیر بودن اصول، مثل خطا بودن نقض عهد و درستی دروغ، را شاهد و دلیلی برای نفی عام‌گرایی می‌دانند. از این رو، بسیاری از کسانی که در نزاع بین عام‌گرایی و خاص‌گرایی مداخله می‌کنند اصول مرتبط را اصول در نگاه نخست یا اولیه تلقی می‌کنند نه قواعدی استثناپذیر، با این حال، مردم را در تنظیم و تعیین همین اصول اولیه‌ای که لازمه قضاوت اخلاقی است نیز، ناموفق می‌بینند. (Ibid.)

به دو مثال زیر توجه کنید:

فرض کنید چرخ‌دستی در مسیری شروع به حرکت کرده و هر لجنه امکان دارد با ۵ نفر عابر برخورد کند اگر جابجا کردن چرخ‌دستی باعث کشته شدن تنها یک نفر شود مردم عادی این عمل را صحیح و مجاز می‌دانند زیرا باعث شده تعداد کشته‌ها از ۵ نفر به ۱ نفر برسد، ولی این را مجاز نمی‌دانند که اعضاء فردی را که برای ملاقات به بیمارستان آمده بین ۵ نفر تقسیم کنند، هرچند این عمل باعث شود تعداد

۱. هارمن در این رابطه به دیدگاه هیر مبنی بر ناممکن بودن بیان اصول در قالب الفاظ اشاره می‌کند با این تفاوت که هیر عمومیت اصول را می‌پذیرد ولی هارمن آن را رد می‌کند. البته باید به این نکته توجه داشت که هیر فهم مردم از اصول را عملی می‌داند، نه نظری بدین معنا که آنها اغلب بر اساس اصول عمل می‌کنند و علم به چگونگی انجام فعل دارند اما نوع باور آنها از نوع شناخت به اینکه (knowledge that) نیست. (Hare, 1952, pp. 56-78)

کشته‌ها از ۵ نفر به ۱ نفر برسد (Foot, 1978) و یا بیشتر مردم با وجود اخلاقی دانستن نجات ۵ نفر (در مثال اول) جایز نمی‌دانند با پرتاب ۱ نفر از بالای پل، مانع حرکت چرخدستی شده و با انحراف آن، جان ۵ نفر نجات پیدا کند، اما در همان حال، اجازه می‌دهند موشکی که به سوی نیویورک پرتاب می‌شود به سوی شهری با جمعیت کمتر (مثلاً ماساچوست) تغییر جهت داده شود تا منجر به کشته شدن تعداد کمتری شود. (Thomson, 1986) اینها مثال‌هایی است که هارمن برای توجیه دیدگاه خود بدان تمسک می‌جوید؛ گرچه وی چنین قضاوت‌هایی را ممکن و معقول می‌داند، اما معتقد است مردم نمی‌توانند حتی اصول اولیه‌ای را بیان کنند که بتواند این قضاوت‌ها را توجیه و تبیین کند. (Harman, 2005, p. 46) اما دنسی نه ناشناخت‌گراست که ادعا کند نمی‌توان اصول و گزاره‌ها را در قالب الفاظ بیان کرد و نه عام‌گراست. بنابراین، این سؤال باقی است که از نظر خاص‌گرایان در صورت فقدان اصول، تفکر اخلاقی چگونه ممکن است؟ در ادامه به پاسخ خاص‌گرایان در این رابطه پرداخته خواهد شد.

#### ۴. معضلات خاص‌گرایی به لحاظ معرفت‌شناختی

فرانک جکسون،<sup>۱</sup> فیلیپ تتیت<sup>۲</sup> و مایکل اسمیت<sup>۳</sup> در مقاله "خاص‌گرایی و الگوها"<sup>۴</sup> این نظریه را از این جهت ناموجه می‌بینند که می‌گوید فرد برای شناخت اخلاقی باید دارای مهارتی باشد که در توانایی او برای تشخیص و ارائه الگوهای کلی زمینه ندارد. (Jakson, Tettit, Smith, 2000) این مقاله افراطی‌ترین تقریر خاص‌گرایی، یعنی تقریر دنسی را به نقد کشیده است. دنسی در این تقریر، منکر وجود اصول اخلاقی شده و معتقد است امکان تفکر و داوری اخلاقی به هیچ وجه، وابسته به مجموعه‌ای از اصول اخلاقی نیست. (Dancy, 2004, p. 3) لذا اصول نمی‌توانند در داوری اخلاقی به ما کمک کنند و تفکر اخلاقی باید به شیوه‌ای کاملاً متفاوت از شیوه‌ای که عام‌گرایان مطرح می‌کنند به پیش برود. نویسندگان این مقاله ادعا می‌کنند در این موضع، نوعی ناسازگاری وجود دارد، زیرا اگر هیچ اصل اخلاقی و هیچ الگویی وجود نداشته باشد که بتواند اعمال صحیح و خطا را طبقه‌بندی کند، هرگز نمی‌توانیم بفهمیم چه عملی صحیح یا خطاست. علاوه بر این، بدون الگو، در زمان مشاهده یک مورد، قادر به تشخیص آن نیستیم. (Ibid., p. 86)

لیتل و لنس که خود از مدافعان خاص‌گرایی هستند، مشکل را در این می‌بینند که ظاهراً خاص‌گرایی هیچ ساختاری برای نظریه اخلاقی قائل نیست. (Lance & Little, 2004, p. 436) لازمه ابراز بی‌نیازی نسبت به نظریه‌های اخلاقی و معیارها و اصول ارائه شده توسط آنها این است که اگر قرار باشد از اصول در موارد جدید استفاده نکنیم، چگونه می‌توانیم از طریق تجربه اخلاقی حکم مورد جدید را درک کنیم؟ و

1. Frank Jakson.

2. Phillip Tettit.

3. Michael Smith.

4. "Particularism and Patterns"

یا حتی برای نخستین بار که با یک مورد مواجه می‌شویم، چگونه می‌توانیم مفهوم اخلاقی را دریابیم؟ در نتیجه اگر یاد بگیریم که مفهوم c را در موارد a و b به کار ببریم، در صورتی که ویژگی‌های مشترک این سه مفهوم را نبینیم، چه چیزی ما را قادر می‌کند تا c را در یک مورد جدید به کار ببریم؟ مثلاً اگر عمل x را بدین دلیل خطا بدانیم که مصداقی از نقض عهد است در صورتی که هیچ شناختی از اصل پیشینی خطا بودن نقض عهد نداشته باشیم، چگونه به نادرستی این عمل پی می‌بریم؟

این ما را به سوی مشکل سوم سوق می‌دهد، یعنی اینکه چگونه می‌توانیم گزاره‌های اخلاقی را توجیه کنیم. البته خاص‌گرایان منکر ادله اخلاقی نیستند و منکر این هم نیستند که خود نقض عهد می‌تواند دلیل خطا بودن یک عمل باشد، اتفاقاً مطابق این نظریه، یک عمل صرفاً بدین خاطر خطاست که نقض عهد است، اما مشکل اساسی در اینجا این است که آیا این نحوه توجیه با رویکرد خاص‌گرایی سازگار است؟

لنس و لیتل بین خاص‌گرایی معرفتی و زمینه‌گرایی در معرفت‌شناسی<sup>۱</sup> از این جهت مشابهت می‌بینند که هر دو به نوعی از کل‌گرایی معرفتی<sup>۲</sup> ملتزم شده‌اند. کل‌گرایی می‌گوید آنچه در یک زمینه به نفع یک باور محسوب می‌شود، ممکن است در زمینه دیگر علیه آن باشد؛ و خاص‌گرایی معرفتی<sup>۳</sup> از سوی دیگر، مدعی است که هیچ اصل معرفتی ثابتی وجود ندارد. آنها استدلال می‌کنند که می‌توانند این مشکلات را با طرح تعمیمات شکست‌پذیر یا قابل نقض حل کنند. کمپا<sup>۴</sup> در تأیید راه حل لیتل و لنس مشکل اصلی خاص‌گرایی را کل‌گرایی نمی‌داند، بلکه نفی اصول می‌داند که با جایگزینی آنها با تعمیمات شکست‌پذیر قابل حل است. (Kompa, 2004, p. 459)

به هر حال از جمله مشکلات اساسی که نظریه دنسی با آن مواجه است این است که در صورت عدم اعتقاد به الگو تفکر اخلاقی چگونه صورت می‌گیرد؟ در اینجا خاص‌گرایان دو راه پیش رو دارند: یا باید بپذیرند امکان توصیف الگویی که بر اساس آن بتوانیم درستی و نادرستی فعل را تشخیص دهیم، وجود دارد، در نتیجه خاص‌گرایی موردی رد می‌شود؛ یا باید بگویند امکان توصیف چنین الگویی وجود ندارد. در این صورت، خاص‌گرایی به نوعی شهودگرایی موردی تنزل پیدا می‌کند که در آن، ویژگی‌های اخلاقی، بدیهی و تحلیل‌ناپذیر تلقی می‌شوند. (Jakson, Pettit & Smith, 2000, p. 88)

دنسی و دیگر خاص‌گرایان، راه حل دوم را می‌پذیرند و به گونه‌های مختلفی به تحلیل آن می‌پردازند که در ادامه بدان پرداخته می‌شود.

- 
1. contextualism in epistemology
  2. epistemic holism
  3. epistemic particularism
  4. Nikola Kompa



## ۵. پاسخ و راه‌حل خاص‌گرایان

دنسی وجود الگویی که بتواند همه اعمال صحیح را متحد کند نمی‌پذیرد. اما وی با نفی یک الگوی توصیفی برای تعیین محمولات اخلاقی، یعنی با نفی ارتباط بین ویژگی‌های اخلاقی و طبیعی و عدم ترتب فهم اولی بر دومی، در واقع نوعی شهودگرایی را می‌پذیرد (Dancy, 1999, pp. 64-65) که با شهودگرایی راس و مور تفاوت بسیار دارد. زیرا دنسی لازمه ناسازگاری خاص‌گرایی و طبیعت‌گرایی را این نمی‌داند که خاص‌گرایی را با غیر طبیعت‌گرایی، از نوعی که راس یا مور مطرح کرده‌اند، پیوند زنیم، بلکه بر عکس وی از نوعی خاص‌گرایی طبیعت‌گرایانه دفاع می‌کند که قابل توجه است.

به اعتقاد وی هیچ مدل غیر اخلاقی‌ای برای صورت‌بندی یک مفهوم اخلاقی وجود ندارد، بلکه شبکه‌های ارتباطی در یک موقعیت نشان می‌دهند چگونه مفاهیم اخلاقی بدون الگو ممکن هستند. دنسی این شبکه‌های ارتباطی را نمونه خوبی می‌بیند برای اینکه فرد، مهارت‌هایی را به دست آورد که توانایی او را برای قضاوت کردن درباره عمل صحیح یا خطا تضمین کند. (Ibid., p. 68) از نظر مخالفان خاص‌گرایی، توانایی ما برای درک درستی یا نادرستی یک عمل باید بر حسب توانایی ما برای تشخیص الگویی سنجیده شود که برای آن عمل مورد استفاده قرار می‌گیرد. ولی دنسی فکر می‌کند این شبکه‌های ارتباطی سیستم‌هایی هستند که شایستگی تعیین مفهوم اخلاقی را دارند و این قابلیت را دارند که فرد را در تصمیم‌گیری کمک کنند. از نظر وی، بدین دلیل مفاهیم اخلاقی بر اساس یک الگو نمی‌توانند مشخص شوند که حقایق تجربی نشان می‌دهد که در یک شبکه، امکان تغییر ظرفیت ارتباطات وجود دارد و این تغییر در تعیین شایستگی مفهوم، تأثیرگذار است. (Ibid.)

در نتیجه مطابق نظریه دنسی، قضاوت اخلاقی را باید به معنای حساسیت نسبت به ماهیت موقعیتی بفهمیم که خودمان را در آن می‌یابیم (Dancy, 2004, p. 141-4 & Dancy, 2005, p. 2) در هر موقعیت، ساختاری از ادله داریم، یعنی ویژگی‌هایی که با یکدیگر ترکیب می‌شوند تا باعث شود در این موقعیت این قضاوت صورت بگیرد تا دیگری؛ قاضی اخلاقی کسی است که بتواند چنین چیزی را وقتی رخ می‌دهد، تشخیص دهد. تنها سؤال این است که ماهیت مورد مقابل من چیست نه اینکه تصمیم من در اینجا به وسیله تصمیمات قبلی یا اصول عام به چه طریقی گرفته می‌شود. به گفته مک دوول «گاه‌گاهی فرد می‌داند چه کاری را باید انجام دهد اما نه با توسل به اصول اخلاقی، بلکه از این طریق که فرد خاصی باشد، یعنی فردی که موقعیت‌ها را به شیوه خاصی متمایز می‌بیند». (McDowell, 1997, p. 162) دنسی نظریه کل‌گرایی را یعنی اینکه «یک ویژگی به لحاظ اخلاقی در شرایطی به نفع فعل است و در شرایطی دیگر به ضرر» (Hooker, 2000, p. 6) با این گفته مک دوول در این ادعا با هم ترکیب می‌کند که می‌گوید: «هیچ اصل اخلاقی شکست‌ناپذیری وجود ندارد و اینکه تفکر اخلاقی عبارت از کاربرد اصول اخلاقی در موارد نیست». (Dancy, 2005, p. 1)

این عبارات دنسی به انضمام دیگر تحلیل‌های وی از شناخت ادراکی، و شیوه مورد استفاده خاص‌گرایان برای فهم و داوری‌های اخلاقی یعنی شیوه بررسی موردی، به مدافعان خاص‌گرایی کمک

کرده تا با تبیین و توجیه دیدگاه معرفت‌شناسی خاص‌گرایی به دفاع از این رویکرد بپردازد. خاص‌گرایان عمدتاً نوع خاصی از شناخت ادراکی را مطرح می‌کنند و به جای قیاس، شیوه بررسی موردی را پیشنهاد می‌کنند.

## ۶. شناخت ادراکی

عام‌گرایان شناخت و توجیه اخلاقی را بر اصول و قواعد اخلاقی مبتنی می‌کنند. اما خاص‌گرا می‌خواهد با این تحلیل مقابله کند که می‌گوید شناخت اخلاقی  $x$  نسبت به اینکه  $p$  یا اینکه  $A$  دلیلی است برای انجام  $y$ ، مستلزم این است که  $x$  تابع اصول و استنتاج‌هایی باشد که نسبت به شناخت اخلاقی مذکور پیش‌فرض گرفته شده است. خاص‌گرایان در این شیوه ادراک، به قوه بصیرت فاعل اخلاقی تکیه می‌کنند که بر اساس آن فاعل می‌تواند ببیند اشیاء چگونه هستند یا اینکه موقعیت  $x$  دلیلی است بر انجام  $y$ . این فرایند ادراکی، فرایند استدلالی را که شناخت را مبتنی بر اصول می‌داند، به کار نمی‌گیرد. در واقع، خاص‌گرایان در این شیوه ادراکی ملتزم به تصویری از شناخت اخلاقی هستند که نوعی تجربه‌گرایی محسوب می‌شود.

در این مقاله، توضیح داده می‌شود چگونه خاص‌گرایان برای تبیین شناخت اخلاقی به نوعی ادراک اخلاقی تمسک می‌کنند که با انکار نقش ضروری اصول در استدلال اخلاقی، طبیعتاً منجر به این می‌شود که بر ادراک یا بصیرت و قوه تشخیص فاعل نسبت به جزئیات تأکید کنند. مراد از بصیرت اخلاقی این است که فاعل می‌بیند در این موقعیت دلیلی برای انجام  $x$  وجود دارد. حال با توجه به اینکه از نظر خاص‌گرایان، ماهیت ادله چنین است که ظرفیت ادله به لحاظ وجودی وابسته به موقعیت‌هاست، به نظر می‌رسد لازمه ادراک اخلاقی این است که شناخت این ظرفیت‌ها در موقعیت‌های گوناگون باید محصول و نتیجه حساسیتی باشد که فاعل از آن برخوردار بوده و می‌تواند به واسطه آن در موقعیت‌های مختلف بر اساس ظرفیت‌های مختلف ادله، حکم اخلاقی را تشخیص دهد.

دنسی در کتاب ادله اخلاقی تقریری از خاص‌گرایی را بررسی می‌کند که صورتی از تجربه‌گرایی است. (Idem., 1993, p. 68) این می‌تواند بدین معنا باشد که لازمه شناخت ادله اخلاقی این است که نسبت به حقایق ممکن، تجربه درستی داشته باشیم. آنچه خاص‌گرایان را به این نقطه می‌رساند که بر این شیوه ادراکی تأکید کنند تغییر موقعیت‌ها و به تبع آن تغییر ادله عمل است. در نتیجه شناخت ملاحظات قبلی که به عنوان ادله عمل مطرح شدند، اجازه این باور را نمی‌دهد که ادعا کنیم چنین ملاحظاتی می‌توانند به همان طریق، به عنوان دلیل عمل کنند. در نتیجه ویژگی انعطاف‌پذیری ظرفیت ادله مستلزم این است که ملاحظه‌ای که در اینجا ممکن است به عنوان دلیلی برای  $x$  عمل کند، ممکن است در موقعیت دیگر دلیل نباشد. دنسی در آثار مختلف خود بر این واقعیت زیاد اصرار می‌ورزد که رمز مخالفت خاص‌گرایان در جنبه معرفت‌شناختی، وابستگی ادله هنجاری به موقعیت‌ها و شرایط و انعطاف‌پذیری ادله است. از این رو، شناخت ما نسبت به اینکه این موقعیت، دلیلی برای انجام  $x$  است

فقط در برخورد با همین مورد به دست می‌آید. در نتیجه شناخت اخلاقی را نمی‌توان محصول نوعی استدلال بدانیم که بر اساس استنتاج از شناخت پیشینی مان نسبت به حقایق قبلی و به طور عقلانی، به شناخت حقایق مربوط به جزئی مورد بررسی دست پیدا کنیم.

بنابراین، خاص‌گرایان لازمه شناخت نسبت به اینکه چه کاری را انجام دهیم یا به چه باور داشته باشیم را برخوردار از حساسیت و بررسی جزئی هر مورد خاص می‌بینند. (مک ناوتن، ۱۳۸۰، ص ۲۹۷-۳۰۳)

طبیعتاً با انکار اصول عام و نفی استنباط احکام اخلاقی از اصول و قواعد پیشینی، به تبیینی از شناخت اخلاقی دست پیدا می‌کنیم که بر توجه به جزئیات یک مورد اخلاقی تأکید دارد که از قبل، حکم آن پیش‌بینی نشده است. نکته‌ای که باید بدان توجه بسیار داشت این است که هیچ کدام از خاص‌گرایان وقتی واژه «دیدن»<sup>۱</sup> یا «بصیرت اخلاقی»<sup>۲</sup> را به کار می‌برند و یا از فهم جزئیات یک مورد سخن می‌گویند، مرادشان نوعی دریافت احساسی انفعالی نیست، بلکه این ادراک بیشتر شبیه نوعی فهم و برداشت است و لازمه آن اینکه بین محتوای این ادراک با باور یا عمل اخلاقی فاعل باید نوعی رابطه معقول و منطقی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، اگر قرار است ادراک اخلاقی، مبنایی را برای شناخت اخلاقی فراهم کند باید با نوعی عقلانیت همراه باشد که بتواند با عقلانیت مورد نظر عام‌گرایان که دنیسی، مک دوول و دیگر خاص‌گرایان به نقد آن برخاسته‌اند، مقابله کند.

مک دوول این نوع شیوه ادراکی را به عنوان شیوه‌ای برای شناخت اخلاقی که مبتنی بر اصول نباشد مناسب می‌بیند. (McDowell, 1998, p. 58) در نظر وی، هدایت افعال توسط اصول، بر پایه این پیشداوری است که عمل در پرتو مفهوم خاصی از عقلانیت باید معقول باشد و سعی می‌کند تا تقریری از رویکرد اصول‌محور نسبت به تفکر و استدلال اخلاقی ارائه کند که نشان دهد تفکر عام‌گرایان درباره عقلانیت، خطاست. در نظر عام‌گرایان، عقلانیت مستلزم سازگاری در باورهاست، خواه این باورها در زمره باورهای نظری، یعنی غیراخلاقی باشند یا باورهای عملی، یعنی اخلاقی. لازمه سازگاری این است که باورها در شرایط گوناگون ثابت و یکسان باشند و در حوزه اخلاق این یکسانی جز در سایه اصول محقق نمی‌شود. دنیسی در آثار گوناگون خود تلاش می‌کند با نقد مفهوم عقلانیت مد نظر عام‌گرایان، تصویری از عقلانیت بر مبنای خاص‌گرایی ارائه کند که لازمه پذیرش آن کل‌گرایی در ادله باشد. (Dancy, 2004)

(2007) و به دلیل مک دوول نسبت به ملازمات معرفت‌شناختی این پیشداوری، این است که ادعا کند فاعل‌ها می‌توانند شناخت اخلاقی را به شیوه‌ای داشته باشند که مستلزم هدایت از سوی یک اصل نباشد. مثلاً می‌گوید یک شخص مهربان می‌تواند بر رفتار مهربانانه تکیه کند زمانی که موقعیت، اقتضای این نوع رفتار را داشته باشد. در نتیجه یک فرد مهربان، حساسیتی معقول نسبت به امور خاصی دارد که موقعیت‌ها بر رفتار او بار می‌کنند. این حساسیت، نوعی توانایی ادراکی است. توسل و تمسک مک دوول

1. See

2. moral vision

به نقش حساسیت‌های مناسب و توانایی‌های فاعل برای درک جهان اخلاقی راهی را برای منع تمسک به اصول پیشنهاد می‌کند و بدین طریق سعی می‌کند تا تصویر انحرافی استدلال را که مستلزم تصویر پیشداوری عقلانیت در نزد عام‌گرایان است، اصلاح کند و در این اصلاح، بر نقش مهم حساسیت در شناخت اخلاقی تأکید می‌ورزد. وی اصطلاح «بصیرت اخلاقی» را به کار می‌گیرد (Ibid., p. 51) و دنسی مفهوم «نگاه کردن»<sup>۱</sup> را. از نظر او فاعل وظیفه‌ای معرفتی دارد و آن اینکه به طور واقعی و از نزدیک به هر موردی نگاه کند. (Idem., 1993, p. 63)

خاص‌گرایی ادعا می‌کند عام‌گرایی، علت بسیاری از تصمیمات بد اخلاقی است بدین دلیل که در موارد مختلف، تصمیمات مشابهی می‌گیرد. این بی‌توجهی<sup>۲</sup> به جزئیات در شرایط مختلف است که خاص‌گرایی آن را خطری برای عام‌گرایی تلقی می‌کند، در حالی که به نظر خاص‌گرایان در موقعیت‌های جدید، ادله به شیوه‌های جدیدی عمل می‌کنند. به گفته دنسی، عام‌گرایان چندان به جزئیات موردی مقابل خود توجه ندارند و تمایل دارند تا بر تعداد اندکی از قواعدی تکیه کنند که اصل و منشأ آن، مورد تردید است (Ibid., p. 64) این بی‌توجهی نسبت به یک مورد واقعی اخلاقی می‌تواند دلیلی برای طرفداری از نظریه اتمیستی ادله باشد. از این رو، دنسی هم‌صدا با دیگرانی که بر بصیرت اخلاقی تأکید می‌کنند می‌گوید «نگاه کردن دقیق» به مورد اخلاقی، برای تبیین شناخت از نظر خاص‌گرایان بسیار مهم است و فاعل‌ها باید از نادیده گرفتن و بی‌توجهی نسبت به جزئیات اجتناب کنند.

انیل<sup>۳</sup> خاطر نشان می‌کند که یک معرفت‌شناسی افراطی خاص‌گرایانه که منکر نقش الزاماتی است که مستقل از موقعیت حاضر بر باور و عمل تأثیر گذارند، مستلزم این است که شناخت اخلاقی نمی‌تواند بر چیزی به جز «ادراک صرف» مبتنی باشد. (O'neill, 1996, p. 86) البته انیل نگران است که اگر یک رویکرد اصل محور نسبت به تفکر اخلاقی رد شود، احتمال حل شدن اختلافات اخلاقی به مخاطره بیفتد. اما این دلواپسی او را از پذیرش خاص‌گرایی باز نمی‌دارد. از همین رو، سعی می‌کند به نحوی، بر پایه شناخت بی‌واسطه، مشکل معرفت‌شناختی خاص‌گرایی را حل کند. مراد انیل در عبارت فوق از ادراک صرف، همان دیدن بلاواسطه است؛ بدین معنا که اگر اطلاعات مرتبط وجود داشته باشد حکم، بلاواسطه به ذهن انسان منتقل می‌شود و این انتقال، با نگاه به مورد پیش رو و کنونی انجام می‌شود. اسمیت این تصویر از مدل ادراکی را بیشتر یک کاریکاتور می‌بیند تا یک توجیه موجه از معرفت‌شناسی خاص‌گرایانه؛ و این ایده را که فاعل می‌تواند با صرف نگاه کردن به جزئیات موردی، نسبت به ادله اخلاقی شناخت پیدا کند، معقول و موجه نمی‌داند، بلکه وی بر ارتباط معقول بین محتوای باور و ادراک اخلاقی تأکید دارد، ارتباطی که توجیه‌کننده عقلانیت اخلاق است. (Smith, 2004, p. 18)

- 
1. looking
  2. looking away
  3. Onera o'neill

نکته مورد بحث در اینجا این است که گرچه ممکن است ما ادعای متافیزیکی را نسبت به خاص‌گرایی بپذیریم، اما به هر حال، نیاز به یک معرفت‌شناسی اخلاقی داریم که در آن معین شود چه فاکتورهایی، به غیر از فاکتورهای فعلی که در دسترس ما هستند در دستیابی به شناخت اخلاقی سهم دارند. مس‌ تلخه اینجاست که به نظر می‌رسد یک تجربه‌گرایی اخلاقی خاص‌گرایانه مستلزم این است که S می‌تواند در داشتن باور اخلاقی به P، موجه باشد اگر و تنها اگر p در حضور s باشد. و تبیین این نوع ادراک شناختی، با برگشت مجدد به کل‌گرایی میسر است. در ابتدای بحث اشاره شد خاص‌گرایی وجودشناختی نظریه‌ای است درباره ماهیت کل‌گرایانه ادله، حال چه این ادله نظری باشند و چه عملی. در هر دو مورد دِنسی ادعا می‌کند شناخت ادله مبتنی بر حس نیست و یک تبیین مبتنی بر حس در این رابطه نامناسب است. به گفته او شناخت و درک ادله از طریق توانایی حسی صورت نمی‌گیرد و محسوس بودن، در شناخت ادله مورد بحث نیست. بلکه توانایی ما برای قضاوت کردن و داوری است که مورد بحث است؛ (Dancy, 2004, p. 144) یعنی اینکه این ادراک شناختی، نوعی ادراک صرف نیست، بلکه نوعی مهارت است که باعث می‌شود بفهمیم چیزی در اینجا دلیل است یا خیر. لذا شناخت و فهم اینکه اینجا دلیلی است به نفع فعل، یا به ضرر آن، تابع این نیست که ما به طور انفعالی تحت تأثیر جنبه‌ای از جهان باشیم و شرط اینکه قادر باشیم تا ادله اخلاقی را بشناسیم این نیست که اتم‌های معرفت‌شناسی آن را منفرد و مجزا کنیم، (Ibid., p. 149) بلکه شناخت اولیه نسبت به مورد و شرایط، فرد را در فهم ادله اخلاقی توانا کند. از این رو، فرد در این فرایند، بر اساس داوری و قضاوت، نه احساس محض، حکم مربوطه را درک می‌کند، همان‌گونه که برای فهم حکم مشابه در دو مورد، نیاز به قضاوت و داوری دارد و مشاهده صرف شباهت‌ها برای فهم شباهت دو مورد و داوری درباره یکسانی یا تفاوت ادله کافی نیست.

اما در مجموع، با آنکه دِنسی شناخت حسی را تا آنجا مفید و لازم می‌داند که مطالب اولیه را برای داوری فرد مهیا می‌کند، می‌خواهد بر این تفکر تأکید کند که داوری‌های اخلاقی، صرفاً مبتنی بر حالات صرف تجربی ادراک‌اند، بدین معنا که در این فرایند ادراکی، هیچ استدلال اخلاقی‌ای صورت نمی‌گیرد و قضاوت ما در این باره که اینجا دلیلی برای انجام x است یا خیر، از آگاهی ما نسبت به حقایق اساسی‌تر استنتاج نمی‌شود. اما این باعث نمی‌شود تا به راحتی بتوان گفت در نظریه خاص‌گرایی، ادراک اخلاقی چگونه و بر اساس چه شیوه معینی صورت می‌گیرد، زیرا دِنسی، خود، اعتراف می‌کند که هی چ شیوه و روش کامل و شایسته‌ای برای قضاوت وجود ندارد، اما به هر حال، چنین قضاوت‌هایی می‌توانند منجر به شناخت شوند (Ibid., p. 148) و فاعل‌ها می‌توانند بی‌واسطه، اهمیت عقلانی یک شرط تأثیر گذار را بفهمند. (Ibid, p. 149) پس شناخت در اینجا مستلزم شناخت شرایطی است که در قضاوت اخلاقی صحیح تأثیرگذار بوده و به عبارتی منشأ قضاوت هستند، از این رو، بصیرت بی‌واسطه بدین معنا نیست که فقط بر موقعیت‌هایی که در مقابل چشمان ما قرار دارند، تکیه کنیم (Ibid., p. 147) بلکه این نوع بصیرت، دستاوردی است که مستلزم فهم شرایطی است که تحت آنها امور هنجاری و روابط هنجاری قابل تشخیص‌اند. قضاوت درباره اینکه چه چیزی دلیل است تابع این نیست که فقط درستی و وثاقت

مورد حاضر را بپذیریم. به عبارت دیگر، شناخت شرایطی که تحت آنها شناخت اخلاقی صحیح حاصل می‌شود شناختی است که نمی‌تواند کاملاً از مورد حاضر نتیجه شود. بلکه علاوه بر ویژگی‌های شیء، که دنسی از آن به ویژگی‌های ارزش ساز تعبیر می‌کند، در نظر گرفتن شرایطی که می‌توانند در تغییر ارزش شیء و متفاوت شدن دلیل تأثیر گذار باشند نیز برای شناخت اخلاقی ضروری است. شرایطی که دنسی از آنها به عنوان ارزش‌های قابلیت ساز تعبیر می‌کند، که هرچند جزو ارزش‌های ذاتی خود شیء نیستند، اما می‌توانند شرایط را برای ارزش‌آفرینی ویژگی‌ها و دلیل بودن آنها فراهم کنند. (Ibid., pp. 170-196) در نتیجه، بر اساس مدل دنسی، گرچه شناخت بی‌واسطه ادله ممکن است، اما شناخت حاصله، وابسته به شبکه‌ای از روابط عقلانی است که شرایطی را مهیا می‌کند که تحت آن، بصیرت بی‌واسطه ممکن است. در این فرایند ادراکی، ممکن است فاعل برای قضاوت در این باره که چه چیزی در یک موقعیت مهم است، به طور غیر مستقیم، به همان شیوه‌ای تمسک کند که قبلاً آن را در موقعیتی دیگر، اما مشابه، تجربه کرده است (برای مطالعه بیشتر ر.ک.: Idem, 2005)، قضاوت درباره اینکه یک ویژگی می‌تواند در موقعیت‌های مختلف، به شیوه‌های گوناگونی ظاهر شود یا به شیوه‌ای یکسان، بر پایه اصول صورت نمی‌گیرد، زیرا هیچ اصل اخلاقی‌ای وجود ندارد که بیانگر شرایطی باشد که تحت آن، موارد اخلاقی مشابه هم باشند (Dancy, 2004, p. 131) بلکه برای فهم این نکته، نیاز به ادراک بی‌واسطه دارد. آنچه در مجموع، از سخنان دنسی برمی‌آید این است که وی، به ویژه در کتاب اخلاق بدون اصول، توان ما را برای قضاوت کردن، محور قرار می‌دهد. اسمیت این را ظرفیت مهمی برای خاص‌گرایی می‌داند که شأن و نقش فاعل را در شناخت اخلاقی مهم و جدی تلقی می‌کند. (Smith, 2006, p. 25)

## ۷. شرایط مشابه و شباهت ادراکی

مسئله‌ای که برای تکمیل بحث فوق باید مشخص شود این است که از نظر خاص‌گرایان، احکام اخلاقی در شرایط مشابه، چه وضعیتی پیدا می‌کنند؟ برخی از خاص‌گرایان، به شیوه تمثیل یا شباهت ادراکی تمسک می‌کنند. (Wiggins, 1998; McDowell, 1998) در این شیوه، با فرض اینکه فرد نسبت به یک مورد، باور و آگاهی داشته باشد، بلافاصله می‌بیند این مورد خطاست، بدون آنکه این نتیجه بر اصل عامی مبتنی باشد. گرچه مراد از دیدن در عبارت فوق، دیدن حسی نیست، اما لازمه ادراک بی‌واسطه، فهم مبتنی بر استدلال و تأمل نیست، بلکه فرد در این حالت، حکم مربوط به مورد را بدون استنتاج در می‌یابد. در این نوع ادراک، گرچه درک حکم اخلاقی  $x$  مبتنی بر هیچ اصل عامی نیست، اما پذیرش این نتیجه فرد را ملزم می‌کند تا یک تعمیم را در اینجا به صورت یک اصل عام شکل دهد و بگوید هرچه دقیقاً مثل این باشد، خطاست. در اینجا پذیرش حکم اخلاقی مورد  $x$ ، مبتنی بر پذیرش پیشین یک اصل عام نیست، بلکه درک شباهت‌های بین دو مورد اقتضای این را دارد که بتوان حکم عامی را صادر کرد. دنسی هم به چنین تعمیمی رضایت می‌دهد اما از آن به عنوان یک اصل تعبیر نمی‌کند. شاید بدین دلیل که لازمه یک اصل، استثنای پذیرداری و تعمیمی فراگیر است که اقتضای این را

دارد که یک مورد در همه شرایط، حکم واحدی داشته باشد. اما تعمیمی که دنسی مطرح می‌کند یکسانی همه شرایط درباره یک مورد را تأیید نمی‌کند. در نتیجه، این فرایند ادراکی که ظاهراً بی‌واسطه به نظر می‌رسد مستلزم دستیابی به قاعده عامی نیست که مربوط به یک مورد باشد (Harman, 2005, p. 47). برخی از مدافعان خاص‌گرایی اشاره می‌کنند که ممکن است کسی بر اساس شهادت و گواه یک مشاور قابل اعتماد، باور اخلاقی موجهی را درباره یک مورد بپذیرد یا عمل موجهی را در مورد خاصی انجام دهد (Vȧrynen, 2004) اما به نظر می‌رسد تکیه موجه بر شهادت یک مشاور، به عنوان مبنای معرفت‌شناسانه برای خاص‌گرایی اخلاقی ضعیف کافی نیست. (Ibid., p. 48) در نتیجه، با این پرسش مواجه‌ایم که آیا راه دیگری که در آن، تعمیم اخلاقی موجه بتواند بر پذیرش پیشینی یک اصل اخلاقی مبتنی نباشد، وجود دارد؟ هارمن در این رابطه به نوعی استنتاج بی‌واسطه<sup>۱</sup> اشاره می‌کند که با شناخت ادراکی که مک دودل مطرح می‌کند، تفاوت چندانی ندارد. در این شیوه، فرد، بی‌واسطه حکم اخلاقی مربوط به یک مورد را می‌فهمد، بدون اینکه آن حکم را بر پذیرش پیشینی یک اصل عام مبتنی کند. در این استنتاج بی‌واسطه، فرد، حکم هر موردی را حتی در اولین بار که با آن مواجه شود می‌تواند درک کند، و از اطلاعات مربوط به موارد قبلی می‌تواند به تنظیم یک مورد جدید برسد. اما این نوع استنتاج، مستلزم تعمیم استقرائی از اطلاعات مربوط به موارد قبلی و فرضیات پیشین نیست و شاید همین نکته، این شیوه را از شیوه شناخت ادراکی که به آن اشاره شد، متمایز کند؛ زیرا در این شیوه شناخت ادراکی فرد می‌تواند پس از آگاهی از موارد قبلی، دست به تعمیم بزند و ادعا کند هرچه دقیقاً شبیه این مورد است، همان حکم را دارد، اما در این شیوه، فرد هیچ نوع استنتاج و استقرائی انجام نمی‌دهد، بلکه به صرف آگاهی از موارد قبلی، سریع و بی‌واسطه به حکم جدید دست پیدا می‌کند.

این شیوه در واقع، شکل معقولی از استنتاج بی‌واسطه است. اما هنوز جای این پرسش هست که آیا واقعاً این شیوه استنتاج محقق می‌شود و آیا مردم واقعاً بدون تکیه بر هیچ اصل اخلاقی ای، بی‌واسطه می‌توانند به نتایج اخلاقی معقولی برسند؟ هارمن در مقام نظر، این شیوه را معقول می‌داند و معتقد است بهتر از بقیه شیوه‌های مطرح شده می‌تواند احکام اخلاقی معقول و منطقی را توجیه کند اما اینکه آیا در مقام عمل، واقعاً مردم به این شیوه تمسک می‌کنند یا خیر، جای پرسش دارد. (Ibid., p. 52)

## ۸. شیوه بررسی موردی

یک مدل خوب شناختی برای خاص‌گرایی اخلاقی استدلال مبتنی بر مورد است. در این استدلال، تجربیات گذشته می‌گویند چگونه تصمیمات آینده انجام شوند. تفکری که در پشت این استدلال قرار دارد این است که می‌توان از طریق مقایسه یک مورد خاص با موارد دیگر استدلال کرد. یعنی از این طریق که بفهمیم یک مورد شبیه مورد دیگری است. هرچه ویژگی‌های یک مورد بیشتر باشد، امکان مشابهت با

دیگر موارد بیشتر خواهد بود. در این شیوه استدلال، هر وقت بین یک مورد مفروض با مورد دیگر شباهت باشد، حکم یکی را بر دیگری بار می‌کنیم. این شیوه که در منطق با عنوان تمثیل از آن تعبیر می‌شود بهترین شیوه‌ای است که همه کسانی که شیوه استدلال مبتنی بر اصول و قواعد را نمی‌پذیرند و موقعیت‌ها و شرایط مختلف را در استدلال دخیل می‌دانند، بدان تمسک می‌کنند.

استدلال مبتنی بر قاعده یا قیاس، مدل استدلالی است که عام‌گرایان از طریق آن به داوری و قضاوت درباره احکام اخلاقی می‌پردازند و از آن برای فهم احکام جدید اخلاقی و غیر اخلاقی بهره می‌برند. در اینجا تنها اصول و قواعد، معیار تعمیم است و برای درک حکم جدید صرفاً لازم است تشخیص دهیم مورد پیش رو مصداق کدام اصل یا قاعده اخلاقی است. در اینجا معیارها بدون ارتباط با مورد اولی، به طور منفرد و جداگانه ثابت هستند. پس در هر دو نوع استدلال، گزینش معیارهایی که بتوانیم بر آن، تصمیمات را مبتنی کنیم، مهم است. تفاوت در جایی است که این معیارها انتخاب می‌شوند. در استدلال مبتنی بر قواعد، معیارها مقدم بر زمان تصمیم‌گیری، انتخاب می‌شوند، یعنی قبل از آنکه به قضاوت‌های خاص نیاز داشته باشیم، ولی در استدلال موردی، معیارها در زمان خود قضاوت انتخاب می‌شوند. در واقع، عام‌گرایان قائل به نوعی قانونمندی در حوزه شناخت هستند که به واسطه مجموعه‌ای از قواعد توصیف می‌شود ولی در نظر خاص‌گرایان، چنین قانونمندی‌ای شرایط کافی را برای انتخاب پیشین فراهم نمی‌کند. حال اگر واقعاً چنین قانونمندی‌هایی وجود نداشته باشد یا معین نباشد، توجیه انتخاب پیشین به تحلیل می‌رود. خاص‌گرایان دلیل نفی قانونمندی را دخالت شرایط و موقعیت‌های متفاوت می‌دانند و بر این باورند که هیچ نظم و قانونمندی‌ای که بتواند در قالب قواعد ظاهر شود، وجود ندارد یا ممکن نیست آن نظم و قانونمندی را تعیین کنیم.

سلی در مقاله "تفکر بدون تعمیمات عام"<sup>۱</sup>، تفاوت عام‌گرایی و خاص‌گرایی را پذیرش تعمیمات، توسط عام‌گرایان و انکار آن از سوی خاص‌گرایان نمی‌داند، زیرا هر دو گروه، به شیوه‌ای متفاوت، قائل به تعمیمات اخلاقی هستند. با این تفاوت که خاص‌گرایان به دلیل دخالت دادن شرایط و لحاظ موقعیت‌های گوناگون، دست به تعمیمات محدود می‌زنند، تعمیماتی که محدود به موقعیت‌هایی است که در آنها این تعمیمات انجام می‌شود. وی این را تعمیم موضعی<sup>۲</sup> یا محلی می‌نامد و آن را از تعمیم فراگیری<sup>۳</sup> که برای مجموعه بی‌نهایتی از موقعیت‌ها به کار می‌رود، مجزا می‌کند<sup>۴</sup> (Salay, 2008, p. 401) و این نوع تعمیم را که بر اساس استدلال موردی قابل تبیین و دفاع است، برگ برنده‌ای برای خاص‌گرایان تلقی می‌کند؛ و به طور کلی نزاع عام‌گرایی و خاص‌گرایی را تفاوت شیوه‌های استدلال، یعنی استدلال موردی و استنتاج

1. "Thinking Without Global Generalizations"

2. local generalization

3. global generalization

۴. این تمایز که برای دنسی هم مهم است یعنی تمایز بین الگوی موضعی و عام، در مقابل نزاعی است که جکسون و دوستانش در مقاله خاص‌گرایی اخلاقی و الگوها، بین الگو و عدم الگو ارائه کردند.



بر پایه اصول و قواعد عام می‌داند. و نقطه قوت استدلال موردی را این می‌داند که فاعل اخلاقی می‌تواند در مقام داوری و قضاوت، بر پایه داوری‌های گذشته تصمیم گیری کند، این تصمیمات بر پایه شباهت‌هایی است که موارد خاص با یکدیگر دارند و فقط در مورد مواردی به کار می‌رود که با هم مقایسه می‌شوند. وی شناسایی الگوهای محلی را که محدود به موارد مورد بررسی است و به دلیل مشابهت با موارد پیشین، امکان تعمیم را برای فاعل مهیا می‌کند، نقدی بر دیدگاه کسانی می‌داند که معتقدند خاص‌گرایان در معرفت‌شناسی اخلاقی، هیچ الگوی مشخص و معینی برای داوری و قضاوت ندارند. (Ibid., p. 403) از سوی دیگر، شیوه استدلال موردی را راهی مناسب برای دسترسی به حالت حساسیتی می‌داند که دنسی وجود آن را برای تشخیص درست در موارد مختلف ضروری می‌داند ، (Dancy, 1993, p. 64) سلی این روش را در پاسخ به این سؤال پیشنهاد می‌کند که چگونه می‌توانیم به این حالت دسترسی داشته باشیم؟ (Ibid., p. 404)

### ۹. نقش عواطف و احساسات در تفکر اخلاقی

در بخش پیشین مشخص شد بر اساس خاص‌گرایی مورد نظر دنسی، حقایق اخلاقی ویژگی‌هایی هستند که نسبت به موقعیت، حساس‌اند و ارزش اخلاقی یک عمل به شرایط خاصی بستگی دارد. به گفته دنسی، برای شناخت اخلاقی لازم است بر هر موردی تمرکز کنیم تا تعیین کنیم چه اصلی صحیح است. توجیه احکام اخلاقی در خاص‌گرایی، بدون مراجعه به اصول به این معناست که عقلانیت، صرفاً بر اساس یک رویکرد عام‌گرایانه ممکن نیست، بلکه با چیزی بیش از تنظیم یا فهم براهینی با مقدمات عام مرتبط است. عقلانیت در نظر دنسی، مستلزم نگاه کردن به ویژگی‌های یک موقعیت و قابل فهم بودن موقعیت است. وی این را عقلانیت‌روایی می‌نامد. در تفسیر وی، عقلانیت بیشتر شبیه توانایی ما برای گوش کردن به یک داستان و تحسین آن است (Dancy, 1993, p. 114) ولی متأسفانه این نوع عقلانیت را توضیح نداده است.

ویژگی معرفت‌شناسی خاص‌گرا این است که حکم اخلاقی و استدلال عملی، استنتاجی نیستند، بلکه برای تعیین حکم یک مورد خاص، در کنار تجربه، نیازمند نوعی مهارت هستیم. اول، توانایی برای تشخیص اینکه چه ویژگی‌ای، نقش مطلوب و نامطلوب را در اینجا ایفا می‌کند و دوم، توانایی ماست برای اینکه این نوع شناخت را در تعیین اینکه چگونه عناصر مختلف مرتبط به این مورد با هم ترکیب شده‌اند به کار ببریم تا بفهمیم چه کاری را باید انجام دهیم. به گفته دنسی برای شناخت اخلاقی به هر دو نوع مهارت و توانایی نیازمندیم. (Dancy, 2004, p. 143)

دنسی در شناخت اخلاقی نه دیدگاه عام‌گرایان را می‌پذیرد که با رویکردی میناگرایانه و بر پایه اصول و قواعد اخلاقی معتقدند باید به استنتاج احکام اخلاقی پرداخت و نه رویکرد شهودگرایانی نظیر راس، اوینگ و براود را؛ با وجود آنکه شناخت اخلاقی را نوعی شناخت بی‌واسطه می‌داند، اما احتمال این را که داوری اخلاقی مستلزم توانایی‌های حسی باشد، نمی‌پذیرد. (Ibid., pp. 143-6) او توانایی‌های شناختی را

در مقابل توانایی‌های حسی و عاطفی قرار می‌دهد و ادعا می‌کند که داوری، فقط مستلزم توانایی‌های شناختی است. (Ibid., p. 144) دنسی متفاوت نبودن ادله اخلاقی و دیگر ادله را دلیل عدم نیاز ما به حس اخلاقی<sup>۱</sup> می‌داند و اینکه برای تشخیص مصادیق روابط هنجاری، یعنی رابطه‌ای که به نفع یا ضرر فعل است، نیازی به یک حس هنجاری نداریم، بلکه از طریق داوری است که ادله را تشخیص می‌دهیم نه حساسیت. (Ibid., p. 143) دنسی با واژه حس اخلاقی یا هنجاری به ادراک حسی اشاره می‌کند که در مقابل شناخت عقلانی قرار دارد و بدین ترتیب، نقش احساسات و عواطف را در شناخت اخلاقی رد می‌کند. اما روزر<sup>۲</sup> در مقابل، بر نقش عواطف و احساسات در شناخت اخلاقی تأکید می‌کند و ادعا می‌کند دیدگاه وی با دیدگاه دنسی درباره معرفت‌شناسی کاملاً سازگاری دارد، گرچه به ظاهر، او عبارات دیگری را به کار می‌برد. (Roeser, 2005, p. 35; p. 45) وی روشی را پیشنهاد کرده و از آن دفاع می‌کند و آن را شهودگرایی مبتنی بر عواطف<sup>۳</sup> می‌نامد. به نظر او این نظریه شناختی مبتنی بر عواطف، معرفت‌شناسی ای فراهم می‌کند که مورد نیاز خاص‌گرایان است. در این نظریه، عواطف حالتی هستند که در یک زمان هم جنبه‌های شناختی<sup>۴</sup> را دارند و هم جنبه‌های عاطفی را. مراد وی از عواطف در اینجا، محبت و دلسوزی<sup>۵</sup> است.

روزر در این نظریه، که نوعی نظریه روانشناختی عاطفی است، ادعا می‌کند عواطف صورتی از شناخت هستند که در همان حال که امکان این را که بصیرت اخلاقی بر دلسوزی مبتنی باشد فراهم می‌کند، در همان زمان، نوعی شناخت اخلاقی عینی غیر تحویل‌گرایانه را مجاز می‌داند. به گفته وی، این ویژگی نوعی عواطف است که به ما کمک می‌کند تا بفهمیم در یک موقعیت واقعی چه چیزی اخلاقاً مرتبط است (Ibid., p. 44) لیتل در این رابطه توضیح می‌دهد که ما برای اینکه بفهمیم اخلاقاً چه چیزی مرتبط است باید ببینیم، یعنی توجه کنیم، چه چیزی فعلاً وجود دارد. چیزی که با هیچ کدام از دیگر حالات به دست نمی‌آید (Little, 1995, p. 121) به گفته روزر، ما نیاز به حالات عاطفی، یعنی دلسوزی، داریم تا بفهمیم در یک موقعیت، اخلاقاً چه چیزی مهم است. مطابق این تفسیر، در یک داوری اخلاقی دلسوزانه، تجربه نشان می‌دهد چگونه در یک موقعیت جدید، تمرکز کنیم<sup>۶</sup> نه اینکه بر چه چیزی تمرکز کنیم؛ یعنی آنکه عواطف، شیوه شناخت را به ما نشان می‌دهند. البته در تفسیری دیگر، شناخت‌گرایان عاطفی معتقدند عواطف در شناخت «چه چیزی» (علم به اینکه) به ما کمک می‌کنند. (Nussbaum, 2001, p. 43) به طور کلی، در این نظریه، عواطف منشأ داوری‌های غیر استنتاجی و هنجاری‌اند. حالتی که در یک زمان، هم شناختی‌اند، هم دلسوزانه. آنها نقش داوری‌های غیراستنتاجی یا شهودی را بازی می‌کنند. در

1 . moral sense

2. Roeser, s.

3 affectual intuitionism

4. cognitive

5. affective

6. Knowing How

این تصویر، تجربه اخلاقی بر عواطف مبتنی است و فاعل اخلاقی در موقعیت‌های خاص، از طریق دلسوزی است که می‌فهمد چگونه باید عمل کند. توانایی ما برای حس همدردی را می‌توان به عنوان یک حس اخلاقی فهمید. بدون حالات عاطفی، ما دسترسی شناختی به حقایق اخلاقی خاصی نداریم. این ایده به گفته روزر کاملاً با مفهوم عقلانیت روایی دنسی سازگاری دارد. دلسوزی در اینجا ما را قادر می‌کند تا در حوادث مختلف تعیین کنیم در شرایط واقعی مناسب است چه فعلی را نسبت به دیگران انجام دهیم. (Roeser, 2005, p. 45)

### ۱۰. نتیجه‌گیری

در این مقاله، معرفت‌شناسی اخلاقی، بر اساس رویکرد خاص‌گرایی، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. به رغم آنکه خاص‌گرایان جنبه معرفت‌شناسی را محور نزاع عام‌گرایی و خاص‌گرایی نمی‌دانند، اما بسیاری از منتقدان به دلیل ارتباط جنبه‌های معرفت‌شناختی و وجودشناختی معتقدند این نزاع در هر دو حوزه قابل طرح است مراد این است که به فرض پذیرش نظریه وجودشناختی حقایق بر اساس رویکرد خاص‌گرایی، خاص‌گرایان به راحتی نمی‌توانند درباره تفکر اخلاقی تحلیل کامل و موجهی ارائه کنند. بدین معنا که حتی بر پایه پذیرش خاص‌گرایی و توجیه این نظریه بر پایه کل‌گرایی هنوز این سؤال وجود دارد که تفکر اخلاقی با لحاظ موقعیت‌ها چگونه محقق می‌شود؟ در این راستا خاص‌گرایان شناخت ادراکی را مطرح کردند؛ شناختی که نه بر پایه اصول و از طریق استدلال قیاسی بلکه از طریق بررسی موردی و به گونه‌ای شهودی، که از آن به دیدن یا بصیرت اخلاقی تعبیر شده، محقق شود. خاص‌گرایی نظیر دنسی دیدن را به معنای نوعی قضاوت یا داوری معقول تفسیر می‌کنند که با احساس یا ادراک انفعالی تفاوت بسیار دارد و این نوع ادراک در واقع، نوعی مهارت و توانایی است که فرد با مشاهده مورد و شرایط می‌تواند قضاوت کند چه فعلی درست است یا نادرست. این نوع توانایی که با عبارات گوناگونی در آثار خاص‌گرایان مطرح شده، در واقع، نوعی اهمیت دادن به فاعل اخلاقی و توجه به شأن او در معرفت‌شناسی اخلاقی است. این نقطه قوتی است که خاص‌گرایی را از فضای به ظاهر دگم و سخت عام‌گرایی که بر پایه مجموعه‌ای از قواعد عام و فارغ از لحاظ کردن شرایط و جزئیات، نتایج یکسانی را طلب می‌کند دور کرده و بر آن، از این جهت، برتری می‌بخشد. هرچند از جهت دیگر، به دلیل اتهام در معنای شیوه قضاوت، که خود دنسی نیز بدان اعتراف دارد، و متوقف کردن شناخت بر توانایی فاعل، و سردرگمی احتمالی افراد در داوری اخلاقی به دلیل انکار ضرورت اصول در استدلال، و نامعین بودن وضعیت شناخت اخلاقی، در ضعف قرار می‌گیرد. تبیین معرفت‌شناسان و تأکید بر معقولیت شناخت ادراکی، به انضمام سخنان دنسی در رابطه با ارزش‌های اولیه امور، قدری تأمل‌برانگیز است که آیا واقعاً خاص‌گرایان فکر می‌کنند تا این حد از قواعد عام فاصله بگیرند و آیا واقعاً فاصله می‌گیرند، هرچند بدان تصریح نداشته باشند؟

به هر حال این رویکرد شاید بتواند در آینده معرفت‌شناسی، با گشودن راهی برای ادراک، بر پایه مهارت‌های فاعل‌هایی که حساسیت‌های اخلاقی خود را تقویت کرده‌اند، به تنهایی کارآمد باشد، اما تا رسیدن به این مرحله، و اعتنا و اعتماد به شناخت‌های شخصی، که لازمه آن وجود فاعل‌هایی است که بتوانند در موقعیت‌های مختلف، ذهن خود را به درستی مدیریت کنند، شاید چاره‌ای جز پذیرش اصول و قواعد عام، و در عین حال، رعایت شرایط نباشد.

### فهرست منابع

1. مک ناوتن، دیوید 1380، بصیرت/اخلاقی، محمود فتحعلی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
2. Dancy, J., 2000, "The Particularist's Progress", in: Hooker, B. and Little, M. (eds.), *Moral Particularism*, New York, Oxford University Press.
3. \_\_\_\_\_, 2004, *Ethics Without Principles*, Oxford, Oxford University Press.
4. \_\_\_\_\_, 2005, "Moral Particularism", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, <http://plato.stanford.edu/archives/>
5. \_\_\_\_\_, 1993, *Moral Reasons*, Oxford, Blackwell.
6. \_\_\_\_\_, 1983, "Ethical Particularism and Morally Relevant Properties", *Mind*, XCII, pp. 530-547.
7. \_\_\_\_\_, 1981, "On Moral Properties", *Mind*, XC, pp. 367-385.
8. \_\_\_\_\_, 2007, "An Unprincipled Morality", In: Russ Shafer-Landau (Eds.), *Ethical Theory*, Blackwell Publishing, pp. 771-4.
9. \_\_\_\_\_, 1999, "Can the Particularist learn the Difference Between Right and wrong?", *The Proceedings of the 20<sup>th</sup> World Congress of Philosophy*, pp. 59-72 (Blackwell Green: Philosophy Documentation Center).
10. Dworkin, G., 2007, "Unprincipled Ethics", In: Russ Shafer Landau (Eds.), *Ethical Theory*, Blackwell Publishing, pp. 785-96.
11. Foot, Philippa, 1978, "The Problem of Abortion and the Doctrine of the Double Effect," in: *Virtues and Vices and Other Essays in Moral Philosophy*, Oxford, England, Blackwell.
12. Harman, G., 2005, "Moral Particularism and Transduction", in: *Philosophical Issues*, 15, Normativity.
13. Hooker, B., and Little, M. (eds.), 2000, *Moral Particularism*, New York, Oxford University Press.
14. Hooker, B., 2000, "Moral Particularism: Wrong and Bad", in: B. Hooker and M. Little (eds.), *Moral Particularism*, Clarendon Press, Oxford, pp. 1-22.
15. Jackson, F., Pettit, P. & Smith, M., 2000, "Ethical particularism and patterns", in: B. Hooker & M. Little (Eds.), *Moral Particularism*, Oxford, Oxford University Press, pp. 79-99.
16. Kompa, N., 2004, "Moral Particularism and Epistemic Contextualism: Comments on Lance and Little", *Erkenntnis*, No. 61, pp. 457-467 and in: Elke Brendel (ed.), *Contextualisms in Epistemology*, Johannes Gutenberg University, Mainz, Germany and Christoph Jaeger Aberdeen University, UK, and University of Leipzig, Germany, pp. 315-327.

17. Lance, M. and Little M., 2004, "Defeasibility and the Normative Grasp of Context", *Erkenntnis*, No. 61, pp. 435–455.
18. Little, M. O., 1995, "Seeing and Caring: The Role of Affect in Feminist Moral Epistemology", *Hypatia*, No. 10, pp. 117-137.
19. McDowell, J., 1997, "Virtue and Reason", in: R. Crisp and M. Slote (eds.), *Virtue Ethics*, Oxford University Press, Oxford, pp. 141–162.
20. McDowell, J., 1998, *Mind, Value, and Reality*, Cambridge, MA, Harvard University Press.
21. Nussbaum, M., 2001, *Upheavals of Thought*, Cambridge, Cambridge University Press.
22. O'Neill, O., 1996, *Towards Justice and Virtue: A Constructive Account of Practical Reasoning*, Cambridge, Cambridge University Press.
23. Roeser, S., 2006a, "A Particularist Epistemology: Affectual intuitionism", in: *Acta Analytica*, 21(1).
24. Salay, N., 2008, "Thinking Without Global Generalisations: A Cognitive Defence of Moral Particularism", *Inquiry*, Vol. 51, No. 4, pp. 390 – 411
25. Smith B., 2006, "Particularism, Perception and Judgement", *Acta Analytica* Vol. 21, No. 2, 12-29
26. Va" yrynen, P. (2004), "Particularism and Default Reasons", *Ethical Theory and Moral Practice*, Vol. 7, pp. 53–79.
27. Wiggins, D., 1998, *Needs, Values, and Truth*, 3rd edition, Oxford: Oxford University Press.